

تأملاتی در باره ی داستان سه قطره خون، اثر صادق هدایت
از: دکتر عباس احمدی



صادق هدایت، نویسنده ی آوانگارد ایران (۱۹۵۱ - ۱۹۰۳ میلادی)

داستان سه قطره خون در دو مجلس نوشته شده است. مجلس اول در تیمارستان اتفاق می افتد و موضوع اصلی آن، تیر خوردن گربه ی ماده ای است که فناری ای را خورده است. مجلس دوم در خانه ی همسایه ی راوی که در پشت خندق است اتفاق می افتد و موضوع اصلی آن تیر خوردن گربه ی نری است که با گربه ی ماده ای عشقبازی کرده است. این طرح کلی داستان سه قطره خون است، اما برای پی بردن به معنای سمبولیک این داستان عجیب باید آن را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

***** مجلس اول *****

۱ - خورده شدن فناری توسط گربه و کشته شدن گربه به دست ناظم

در داستان «سه قطره خون»، راوی داستان، مرد دیوانه ای به نام میرزا احمد خان است که بعلت «ناخوشی» در تیمارستانی بستری است. در این تیمارستان، ناظمی وجود دارد که «دست تمام دیوانه ها را از پشت بسته اما هرکه او را ببیند می گوید چه آدم بی آزار بیچاره ای که گیر یک دسته دیوانه افتاده» (ص ۱۱۳)

آقای ناظم، یک قناری دارد. یک شب، گربه ای، قناری ناظم را می گیرد. ناظم، تصمیم می گیرد، از آن پس، همه ی گربه ها بکشد. از فردا صبح، جلوی پنجره اش، قفس خالی قناری را آویزان می کند تا گربه ها به هوای خوردن قناری بیایند و او آن ها را با تیر بزند:

«یک قفس جلو پنجره اش آویزان است، قفس خالی است، چون گربه قناریش را گرفت، ولی او قفس را گذاشته تا گربه ها به هوای قفس بیایند و آن ها را بکشد.» (ص ۱۱۳)

راوی داستان، خود ناظر یکی از این گربه کشی های آقای ناظم است:

«دیروز بود دنبال یک گربه ی باقالی کرد، همین که حیوان از درخت کاج جلو پنجره اش بالا رفت، به قراول دم در گفت حیوان را با تیر بزند.» (ص ۱۱۳)

از زخم گربه ی تیر خورده، سه قطره خون، روی زمین چکیده است. این سه قطره خون، سندی است علیه این ناظم گربه کش است. اما خود ناظم تظاهر به بی گناهی می کند و می گوید که این سه قطره خون مال گربه نیست، بلکه مال مرغ حق است.

«همه ی این ها زیر سر ناظم خودمان است... همیشه... ته باغ، زیر درخت کاج قدم می زند... آن جا زیر درخت، سه قطره خون روی زمین چکیده است... این سه قطره خون مال گربه است، ولی از خودش بپرسند می گوید مال مرغ حق است.» (ص ۱۱۳ و ۱۱۴)

در مجلس اول، ما با چند معما روبه رو هستیم. مرغ حق سمبول چیست؟ قناری نشانه ی چیست؟ گربه مظهر چه چیزی است؟ این سه قطره خون چه چیزی را می خواهد القاء کند؟ چرا مرغ حق باید تا ابد به خاطر گندمی که خورده است، عذاب بکشد؟ چرا گربه باید به انتقام قناری ای که بلعیده است، کشته بشود؟ آقای ناظم کیست؟ این تیمارستان مظهر چه چیزی است؟

۲ - تقی زن گش و مثلث «مادر - پسر - زن»

پاسخ همه ی این پرسش ها در رفتار و کردار یکی از شخصیت های داستان به نام تقی نهفته است. تقی دیوانه ای است که عقیده دارد زن باعث بدبختی مردم شده است و برای اصلاح دنیا هرچه زن است باید کشت.

«بدتر از هم تقی خودمان است... عقیده اش این است که زن باعث بدبختی مردم شده و برای اصلاح دنیا هر چه زن است باید کشت.» (ص ۱۱۳)

اما همین تقی، عاشق پیرزنی به نام صغرا سلطان است.

«تقی... عاشق این صغرا سلطان شده بود... پیرزن است اما صورتش را گچ دیوار می مالد و گل شمعدانی هم سرخابش است. خودش را دختر چهارده ساله می داند، اگر معالجه بشود و در آینه نگاه بکند سکنه خواهد کرد» (ص ۱۱۳)

تقی عاشق پیرزنی است که جای مادر اوست. این همان عشق ممنوعه ی پسر به مادر است که فروید، روانشناس پر آوازه ی اطریشی، از آن به نام عقده ی اودیپ نام برده است. پسر جوان، همین که به دوره ی بلوغ می رسد، به زنان دیگر میل شهوانی پیدا می کند. در این جا پسر جوان، بین دو عشق گیر می کند. یکی عشقی قدیمی به مادر و دیگر عشقی جدید به زن های غریبه.

این زن ها میل به شهوت را در ضمیر ناخود آگاه پسر جوان بیدار می کنند. درست همان طور که در قصیده ی «سرزمین هرزا» تی اس الیوت، ماه بهاری آوریل، خاک خفته را بیدار می کند و به همین علت، شاعر، او را بیرحم ترین ماه ها می داند. زنان نیز بی رحمانه غریزه ی جنسی پسر جوان را بیدار می کنند و او را به سوی خود می کشند و قلب او را می ربایند. پسری که باید تا ابد عاشق مادر خودباقی بماند و حق ندارد عاشق زنی به غیر از مادرش بشود، زنان می خواهند مانند «گربه دزده»، «قناری» قلب او را ربایند، پسر می پندارد با کشتن این زن ها می تواند به مادرش وفادار باقی بماند. به همین خاطر است که تقی می خواهد به خاطر مادرش (= صغرا سلطان) همه زن های دنیا را بکشد. در این جا یک مثلث عشقی وجود دارد که از تقی در نقش پسر و صغرا سلطان در نقش مادر و زن های غریبه در نقش رقیب های عشقی مادر درست شده است.

۳ - معمای گربه و قناری

با توجه به سمبولیسم «تقی و زن ها» می توان به معنای نهفته در سمبول «ناظم و گربه ها» پی برد. گربه سمبول زن غریبه ای است که می خواهد قناری قلب آقای ناظم را بدزدد. ناظم که مانند تقی اسیر عشق مادرش است، می خواهد زن غریبه را بکشد تا وفاداری خود را به مادرش ثابت کند. در این جا «گربه کشی» معادل و مساوی و هم معنای «زن کشی» است. اما، افسوس و صد افسوس که قناری قلب آقای ناظم، توسط گربه ی طنناز ربوده شده است و قفس سینه ی او از قلب طپنده ی قناری خالی است و کشتن گربه ها نیز نمی تواند قناری او را زنده کند.

۴ - قناری سمبول آلت تناسلی نر و گربه سمبول آلت تناسلی ماده

قناری، سمبول آلت تناسلی آقای ناظم است که توسط زن غریبه خورده شده است. فرو رفتن آلت تناسلی مردانه در دهانه ی دستگاه تناسلی زنانه شبیه به فرو رفتن قناری در دهان گربه می باشد. دهان گربه مانند دهانه مهبل زنان، دو لب بزرگ دارد. زبان گربه نیز معادل کلیتوریس زنان است که از میان دو لب بیرون آمده است. پشمی که در دور دهان گربه است معادل پشمی است که در دور دهانه ی مهبل زنان روئیده است. گلوی گربه نیز معادل گلوی آلت تناسلی زنانه است که به زهدان ختم می شود. همان زهدانی که تقی و ناظم را زاییده است.

نکته ی مهم این است که به جای آن که قناری به حالت فاعلان در دهان گربه فرو برود، گربه قناری را به دهان خود فرومی رود. یعنی عمل جفت گیری جنسی به ابتکار و به فرمان زن آغاز می شود و مرد و آلت تناسلی مردانه، مانند مفعول بی اراده ای توسط آن دهانه ی جادویی بلعیده می شود. «قناری خوردن» معادل و برابر «قضیب خوردن» است و هردو نشانه ی جفت گیری با ماده گربه ی طنازی است که مانند مار کبری، طعمه ی افسون شده ی خود را می بلعد.

۵ - گندم سمبول آلت تناسلی نر و مرغ حق سمبول آلت تناسلی ماده

با توجه به سمبلیسم «خوردن» و «بلعیدن» و در «دهان خود فرو کردن» است که معنای نهفته در پستی سمبول مرغ حق نیز آشکار می شود. در فرهنگ عامه ی مردم ایران، مرغ حق، پرنده ای است که یک روز از روی غفلت، سه گندم از مال صغیر، خورده است و به کفاره ی این جرم به مجازات سختی دچار شده است. مجازات این پرنده ی نگون بخت این است که هر شب آن قدر ناله بکشد و زاری بکند تا سه قطره خون از گلویش روی زمین بچکد. این مجازات، تا روز قیامت، باید هر شب تکرار شود:

«می دانید، مرغ حق، سه گندم از مال صغیر خورده و هر شب آن قدر ناله می کشد تا سه قطره خون از گلویش بچکد...» (ص ۱۲۰)

اگر «عمل خوردن» معادل «عمل جماع» باشد پس، مرغ حق نیز مرتکب عمل جماع شده است و سه دانه گندم را در درون دهان خود فرو کرده است. سه دانه گندم، سمبول سه عضو تناسلی مردانه یعنی قضیب و بیضه ها می باشد. این سه دانه گندم یا سه عضو تناسلی، متعلق به «صغیر» است. صغیر یعنی بچه ی کوچکی که تحت سرپرستی مادرش زندگی کند و حق ندارد اجازه بدهد مرغ حق، «گندمش» را در «دهان» خود «فرو» کند.

در این جا نیز «مرغی» را می بینیم که «گندم» پسر جوانی را خورده است. پسری که صغیر است و باید تحت قیمومیت و یا سلطنت مادرش زندگی کند. مادر برای این پسر صغیر، نقش سلطان را بازی می کند. یعنی مادر سلطان است و پسر رعیت. مادر قیم است و پسر صغیر. مادر فاعل است و پسر مفعول. این البته همان مفهومی است که در نام «صغرا سلطان» پنهان است. کلمه ی «سلطان» کنایه از سلطه ای است که مادر بر پسر جوان دارد و کلمه ی «صغرا» نیز از همان ریشه ای آمده است که واژه ی «صغیر» از آن مشتق شده است و کنایه از صغیر بودن و کوچک بودن پسر جوان در برابر سلطنت مادر پیر است. مرغ حق، به قلمروی عشق بین مادر و پسر تجاوز کرده است و گندم (= آلت تناسلی) صغیر (= پسر جوان) را خورده است. پسر جوانی که باید تا ابد به عشق مادر پیرش وفادار بماند.

از این منظر، گندمی که مرغ حق خورده است معادل قناری ای است که گربه خورده است. گندم، سمبول آلت تناسلی مردانه است که توسط مرغ حق «خورده» شده است. به همین جرم جماع و

همبستری و جفت گیری است که مرغ حق و گربه به این عقوبت سخت گرفتار آمده اند.

عقوبت مرغ حق این است که هر شب آن قدر ناله بکند تا از زخم گلویش سه قطره خون روی زمین بچکد. عقوبت گربه نیز این است که هر روز کشته شود تا از زخم بدنش سه قطره خون روی زمین بچکد. آن سه قطره خونی که از گلولی مرغ حق به زمین چکیده است معادل و برابر و مساوی و هم معنا با این سه قطره خونی است که از زخم گربه بر روی زمین چکیده است.

اگر گلولی گربه و گلولی مرغ حق سمبول گلولی زهدان باشد، این سه قطره خون نیز می تواند نشانه ی خونی باشد که هر ماهه از دهانه ی زهدان زنان به بیرون ریخته می شود. می دانیم که خونریزی ماهیانه، موقعی انجام می شود که زن آبستن نشده باشد، بنابراین، این سه قطره خون، شهادت می دهند که عمل جماع و جفت گیری پسر با زن غریبه، منجر به آبستی نشده است و عمل جماع آن ها عملی سترون و بیهوده بوده است.

۶ - عشق و نفرت

عشق به آلت تناسلی زنانه در شکل گربه و در عین حال نفرت از آن در شکل گربه کشی، میل باطنی فناری (= قضیب مردانه) به خورده شدن توسط گربه (= مهبل زنانه) و در عین حال نفرت از بلعیده شدن توسط زنان، و میل باطنی دانه ی گندم (= نرینگی) به خورده شدن توسط مرغ حق (=مادینگی) و در عین حال نفرت از «مفعول بودن» در برابر یک «فاعل مونث»، درون مایه ی داستان سه قطره خون است.

در اهمیت اساطیری دستگاه تناسلی زنان باید گفت، اول بت که آدمی پرستید، نیمکره ی پستان و مثلث تناسلی زنان بود. در کاوش های باستان شناسی در لرستان، ده ها و صدها پیکره ی مقدس از دوره ی مادرسالاری با پستان های غول آسا و مادینگی های عظیم، از زیر خاک کشف شده است. بیهوده نیست که بت های اعظم دوره ی جاهلیت اعراب یعنی لات و عزی و منات، هر سه زن بوده اند. و بیهوده نیست که در ایران نیز خدای مونثی به نام آناهیتا به عنوان ایزد بانوی باروری و برکت پرستیده می شده است که در معابد ورجاوند این ایزد بانوی مقدس، کاهنه های او با اجرای آیین جادویی «جماع» مقدس، طبیعت را به باروری و زایایی مجبور می کردند.

***** مجلس دوم *****

۷ - گربه ی ماده سمبول زن و سوسه گر و طناز

مجلس دوم در خانه ی همسایه ی راوی که در پشت خندق است اتفاق می افتد و موضوع اصلی آن تیر خوردن گربه ی نری است که با گربه ی ماده ای عشقبازی کرده است. جریان از این قرار است

که پیش از آن که راوی داستان در بیمارستان بستری شود، در خانه ای در پشت خندق شهر زندگی می کرده است. در همسایگی او مرد جوانی به نام سیاوش زندگی می کرده است که با راوی داستان، دوست بوده است و خیال داشته با دختر عموی خود ازدواج کند.

«سیاوش بهترین رفیق من بود. ما با هم همسایه بودیم، هر روز با هم به دارالفنون می رفتیم و با هم بر می گشتیم و درس هایمان را با هم مذاکره می کردیم ... سیاوش خیال دارد خواهر رخساره را بگیرد» (ص ۱۱۵)

سیاوش یک گریه ی ماده دارد به نام «نازی» که دارای احساسات انسانی است. جملات زیر از زبان سیاوش در توصیف نازی است:

«من یک گریه ی ماده داشتم، اسمش نازی بود... از این گریه های معمولی گل باقالی بود. با دو تا چشم درشت مثل چشم های سرمه کشیده... نگاه های نازی از همه چیز پر معنی تر بود و گاهی احساس آدمی را نشان می داد، به طوری که انسان به اختیار از خودش می پرسید: در پس این کله ی پشم آلود، پشت این چشم های سبز مرموز چه فکر ها و احساساتی موج می زند» (ص ۱۱۷ - ۱۱۸)

این گریه ی ماده، گل باقالی است درست مانند گریه ای که آقای ناظم می کشد، در این جا، این گریه به طور کلی سمبول زن و بطور اخص سمبول نامزد سیاوش است. این حدس ما بیشتر تقویت می شود وقتی متوجه می شویم که مادر سیاوش و یا «گیس سفید خانه» از موی گریه بدش می آید و گریه نیز از او دوری می کند:

«نازی... از گیس سفید خانه، که کیا بیا بود و نماز می خواند و از موی گریه پرهیز می کرد، دوری می جست.» (ص ۱۱۶)

کلید حل معما در همین جمله ی کوتاه است. گیس سفید خانه (=مادر) در خانه «کیا و بیایی» دارد یعنی مانند «صغرا سلطان» سلطان خانه است و از گریه بدش می آید. اما گریه (= زن غریبه) اصرار دارد که سیاوش او را ببوسد:

«روزها که از مدرسه بر می گشتم نازی جلوم می دوید، میو میو می کرد، خودش را به من می مالید ... پوزه اش را به صورتم می زد، با زبان زبرش پیشانیم را می لیسید و اصرار داشت او را ببوسم» (ص ۱۱۶)

در این جا یک مثلث عشقی دیده می شود که از سیاوش در نقش پسر و گیس سفید در نقش مادر و دختر عمو در نقش زنی که رقیب مادر است درست شده است. نازی، گریه ی ماده، سمبول

دختر عمو است.

۸ - کشاکش عشقی به سوی مادر و به سوی زن

در درون سیاوش کشاکشی بین عشق به مادر و عشق به دختر عمو در جریان است. نام سیاوش نیز بار اساطیری دارد و یاد آور داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه ی فردوسی است. در شاهنامه ی فردوسی ، رودابه که نقش مادر سیاوش را بازی می کند، عاشق سیاوش است و می خواهد با سیاوش عشقبازی کند و او را به روی خودش بکشد. در این رابطه ی عاشقانه، سودابه فاعل است و سیاوش مفعول. اما سیاوش شاهنامه به عشق نامادریش جواب منفی می دهد و از او دوری می کند. سیاوش صادق هدایت نیز به همان راه سیاوش شاهنامه می رود و تصمیم می گیرد که علی الرغم میل باطنی «گیس سفید» که از «نازی» بدش می آید، با دختر عمو خود ازدواج کند.

اما یک ماه پیش از آن که این تصمیم، جامه ی عمل به خود بپوشد، سیاوش «ناخوش» می شود. و به بیماری روانی دچار می گردد. علت این بیماری روانی این است که در ضمیر ناخود آگاه سیاوش، مادر که می بیند جنگ را باخته است پسر را مجبور می کند که غریزه ی جنسی و نفس اماره ی خود را که باعث شده است پسر به عشق مادرش خیانت کند بکشد.

۹ - کشته شدن گربه ی نر به خاطر عشقبازی با گربه ی ماده

سیاوش داستان کشته شدن گربه ی نر را چنین تعریف می کند:

«شب ها از دست عشق بازی نازی خوابم نمی برد، آخرش از جا در رفتم، یک شب در جلو همین پنجره کار می کردم. عاشق و معشوق را دیدم که در باغچه می خرامیدند. من با همین ششلول که دیدی، در سه قدمی نشانه رفتم. ششلول خالی شد و گلوله به جفت نازی گرفت. او کمرش شکست... از دالان گریخت و جلو چینه باغ افتاد و مرد... فردای آن روز نازی با نعش جفتش گم شد. هر جا گشتم. از هر که سراغ او را گرفتم بیهوده بود.» (ص ۱۱۸)

در این جا می بینیم که سیاوش، بر خلاف ناظم و تقی، گربه ی نر یعنی غریزه ی جنسی خود را کشته است. گربه ی ماده ناپدید شده است و نعش گربه ی نر را هم با خود برده است.

۱۰ - بازگشت گربه نر و شکنجه شدن سیاوش

«یک شب صدای مرنو مرنوی همان گربه ی نر را شنیدم، تا صبح ونگ زد، شب بعد هم به همچنین. شب سوم باز ششلول را برداشتم و سر هوایی به همین درخت کاج جلو پنجره ام خالی کردم چون برق چشم هایش در تاریکی پیدا بود. ناله ی طولی کشید و صدایش برید. صبح پایین درخت سه قطره خون چکیده بود.» (ص ۱۱۹)

میل جنسی به زنان در شکل گریه ی نر هر شب دوباره باز می گردد و امیال خفته ی سیاووش را از نو بیدار می کند. گریه ی نر تمام شب ناله می کشد و جفت خودش را می خواهد:

«از آن شب تا حالا هر شب می آید و با همان صدا ناله می کشد... هر جا می روم هر اتاقی که می خوابم، تمام شب این گریه ی بی انصاف با حنجره ی ترسناکش ناله می کشد و جفت خودش را صدا می زند» (ص ۱۱۹)

۱۱ - شباهت سیاووش با راوی داستان

این کشمکش های روانی و جدال های جنسی در درون سیاووش او را «ناخوش» می کند و به بیماری روانی دچار می کند. عین همین ناله های ترسناک را راوی داستان نیز در در تیمارستان می شنود:

یک سال است که این جا هستم، شب ها تا صبح از صدای گریه بیدارم، این ناله های ترسناک، این حنجره ی خراشیده که جانم را به لب رسانیده» (ص ۱۱۲)

بنابراین می توان حدس زد که سیاووش و راوی داستان، دو جلوه از یک شخصیت می باشند. این حدس را شواهد زیر تقویت می کند:

هر دو یک جور اتاق دارند. اتاق راوی در تیمارستان به رنگ آبی است که تا کمرکش آن کبود است. راوی اتاق خود را چنین توصیف می کند:

«همیشه همان آدم ها، همان خوراک ها، همان اتاق آبی که تا کمرکش آن کبود است» (ص ۱۱۳)

اتاق سیاووش در خانه ی خودش، به رنگ آبی است که تا کمرکش آن کبود است. راوی اتاق سیاووش را چنین توصیف می کند:

«بعد مرا برد در اتاق خودش... اتاق او ساده، آبی کمرنگ و کمرکش دیوار کبود بود. ... چند جلد کتاب و جزوه ی مدرسه هم روی میز ریخته بود.» (ص ۱۱۶)

در اتاق راوی نیز، چند جلد کتاب و جزوه ی مدرسه، به همین ترتیب، روی میز ریخته شده است: «یک روز غروب که به خانه برگشتم، کتاب هایم را با چند جزوه مدرسه روی میز ریختم.» (ص ۱۱۵)

راوی، ششول خودش را در کشوی میز نگهداری می کند و در روز حادثه آن را از کشوی میز در می آورد:

«یک روز غروب... صدای خالی شدن تیر آمد... ششول را از توی کشوی میزم برداشتم و آمدم در حیاط» (ص ۱۱۵)

سیاووش نیز ششول خود را در کشوی میز نگهداری می کند و در روز حادثه آن را از کشوی میز در می آورد:

« سیاووش دست کرد از کشو میز یک ششول در آورد و به من نشان داد.» (ص ۱۱۶)

از روی این شواهد می توان حکم کرد که راوی و سیاوش، جلوه های یک شخصیت اند.

۱۲ - شباهت بین سیاوش و ناظم تیمارستان

از طرف دیگر شباهت هایی بین سیاوش و ناظم تیمارستان وجود دارد. سیاوش نیز مانند ناظم تیمارستان، درخت کاجی در جلوی پنجره اش دارد که گربه ها از آن بالا می روند. سیاوش نیز مانند ناظم تیمارستان به گربه ها تیر می اندازد و آن ها را می کشد. اما تفاوت سیاوش با ناظم در این است که ناظم یکسره به عشق مادرانه تسلیم شده است و زنان یا گربه های ماده را می کشد، درحالی که سیاوش سعی می کنند غریزه ی مذکر و گربه ی نر را در وجود خود بکشد،

اما، سیاوش نمی تواند نفس اماره را برای همیشه در وجود خود بکشد. هرشب، غریزه ی جماع با زنانی به غیر از مادر، در ضمیر او بیدار می شود و او را زجر می دهد. گربه کشی برای سیاوش، نه کنایه از «زن» کشی بلکه کنایه ای از «خود» کشی است. در حالی که ناظم مانند تقی می خواهد همه ی زن های دنیا را بکشد. زن هایی که در تصاحب پسر جوان، با مادر رقابت می کنند.

کشتن نفس اماره و «خود» کشی به وضوح در شعری که راوی داستان می خواند نشان داده شده است. این شعر و یا در حقیقت این تصنیف را راوی داستان در خانه ی سیاوش با تار می خواند:

«دریغا که بار دگر شام شد

سراپای گیتی سیه فام شد

همه خلق را گاه آرام شد

مگر من، که رنج و غم شد فزون

جهان را نباشد خوشی در مزاج

بجز مرگ نبود غم را علاج

ولیکن در آن گوشه در پای کاج

چکیده است بر خاک سه قطره خون» (ص ۱۲۰)

مضمون شعر از این قرار است که هنگام شب، همه آرام می گیرند و استراحت می کنند، به غیر از من که در شب، رنج و غم زیادتر می شود و نمی توانم بخوابم. علاج غم من فقط مرگ است. اما، در آن گوشه، در پای درخت کاج، سه قطره خون بر روی خاک چکیده است. این اشاره ای است به داستان «کشتن نفس اماره» و کشمکش جانکاهی که در ضمیر راوی داستان در جریان است.

۱۳ - شباهت بین عباس و راوی داستان

عین همین شعر را دیوانه ی دیگری به نام عباس در تیمارستان با تار می خواند. (ص ۱۱۴) راوی می گوید که که عباس را به خاطر همین شعر به تیمارستان آورده اند. از آن جا که راوی و عباس یکی هستند، بنابراین، می توان حدس زد که راوی را هم به خاطر همین شعر به تیمارستان آورده اند. شواهد زیر ادعای ما را بر این که راوی و عباس یکی هستند ثابت می کند:

راوی داستان در باره ی عباس می گوید:

«از همه غریب تر رفیق و همسایه ام عباس است...خودش را شاعر می داند...عباس خودش را تار زن ماهری می داند...یک شعر گفته که روزی هشت بار می خواند:

دریعا که بار دگر شام شد ... الی آخر» (ص ۱۱۴)

سیاوش در مورد راوی داستان می گوید:

«می دانید میرزا احمد خان نه فقط خوب تار می زند و خوب شعر می گوید، بلکه شکارچی قابلی است...» (ص ۱۲۰) راوی داستان نیز همان تصنیفی را که عباس خوانده است می خواند:

«حالا صبر کنید تصنیف تازه ای را که در آورده ام بخوانم، تار را برداشتم و آواز را با ساز جور کرده این اشعار را خواندم:

دریعا که بار دگر شام شد ... الی آخر» (ص ۱۱۴)

همان طور که مشاهده می کنیم، راوی و عباس هر دو خوب شعر می گویند. راوی و عباس هر دو خوب تار می زنند. راوی و عباس هر دو خوب تصنیف می خوانند. از آن همه مهمتر شعری که راوی گفته است عینا مانند شعری است که عباس سروده است. از روی این شواهد می توانیم حکم کنیم که راوی و عباس جلوه های یک شخصیت می باشند.

۱۴ - شباهت راوی داستان با ناظم تیمارستان

راوی داستان از یک طرف با سیاوش شباهت دارد که می خواهد خودش را بکشد و از طرف دیگر به ناظم و تقی شباهت دارد که می خواهند همه ی زن های دنیا را بکشند.

راوی، حادثه ی تیر انداختن خود را برای رخساره و مادر او این گونه تعریف می کند:

« بله امروز عصر آدمم که جزوه ی مدرسه از سیاوش بگیرم، برای تفریح مدتی به درخت کاج نشانه زدیم. ولی آن سه قطره خون مال گربه نیست. مال مرغ حق است ... و یا این که گربه ای قناری همسایه را گرفته بود و او را باتیر زده اند و از این جا گذشته است. » (ص ۱۲۰)

سیاوش صریحا اقرار می کند که گربه ی نر را با تیر زده است اما راوی تیر زدن به گربه را انکار می کند و ادعا می کند که یا همسایه گربه را تیر زده است و گربه ی زخمی از این جا گذشته است و سه قطره خون از او بر روی زمین چکیده است و یا این که این سه قطره خون مال گربه نیست، مال مرغ حق است. مرغ حقی که به جرم خوردن «سه دانه گندم» باید آن قدر ناله بکشد تا از گلویش سه قطره خون بیاید. اگر خاطرتان باشد ناظم نیز با آن که گربه ی ماده را کشته بود، ادعا می کرد که سه قطره خون مال گربه نیست مال مرغ حق است. از این منظر، راوی داستان، شباهت هایی با ناظم گربه کش پیدا می کند. یعنی دونیمه ی سیاوش گربه کش و ناظم گربه کش در شخصیت راوی به هم می پیوندند و «زن» کشی و «خود» کشی با یک دیگر می آمیزند.

۱۵ - معنای سمبولیک تار زدن

نکته ای که در مورد تار باید ذکر بکنیم این است که تار به خاطر کاسه ی گرد و دسته ی درازش می تواند سمبول آلت تناسلی مردانه باشد به این صورت که کاسه ی تار سمبول بیضه ها و دسته ی تار سمبول قضیب است و «تار زدن» می تواند کنایه ای از «استمناء» باشد. می دانیم که عارضه ی استمناء و خود ارضایی در پسر هایی که تا سنین بالا با مادر پیر خود زندگی می کنند بسیار شایع است. بنابراین جای تعجب نیست که راوی داستان خود تار می زند و به سیاووش نیز تار زدن درس می دهد. عباس نیز که جلوه ی دیگری از ضمیر راوی داستان است، «تار زن» ماهری است.

۱۶ - شباهت بین رخساره و خواهر رخساره و نامزد عباس

راوی و سیاووش و عباس، هر سه، نامزد دارند. نامزد راوی دختری به نام رخساره است. رخساره خواهری دارد که نامزد سیاووش است. عباس نیز نامزدی دارد که راوی می پندارد عاشق اوست:

«دختر جوان یک دسته گل آورده بود. آن دختر به من می خندید، پیدا بود مرا دوست داتد، اصلا به هوای من آمده بود.» (ص ۱۱۴)

اما همین دختری که راوی فکر می کند عاشق اوست به عباس ماچ می دهد:

«آن زن که با دکتر حرف می زد من دیدم عباس دختر جوان را کنار کشید و ماچ کرد.» (ص ۱۱۴)

و رخساره نیز که نامزد راوی داستان است و راوی فکر می کند که عاشق اوست به سیاووش ماچ می دهد:

«رخساره... دست سیاووش را گرفت و هر دو قهقهه خندیدند و از در بیرون رفتند و در را به رویم بستند. در حیاط که رسیدند زیر نور فانوس من از پشت شیشه ی پنجره آن ها را دیدم که یکدیگر را در آغوش کشیدند و بوسیدند.» (ص ۱۲۰)

اگر عباس و راوی و سیاووش هر سه یکی باشند، بنابر این، رخساره و خواهر رخساره و نامزد عباس نیز هر سه یکی هستند. این سه دختر به توسط یک گریه ی ماده به نام «نازی» نشان داده می شوند. راوی گرچه در دست «گیس سفید» اسیر است، اما به طور ناخودآگاه به سوی زنان دیگر کشیده می شود و با فرو رفتن در قالب عباس و یا سیاووش آن ها را ماچ می کند، اما این عمل به جفت گیری و جماع منجر نمی شود و او برای ارضای تمناهای جنسی خود «تار» می زند.

در درون راوی، کشمکش زجر دهنده و جدالی سخت در جریان است. نه می تواند دل از کهنه بکند و نه می تواند به طور کامل نو را در آغوش بکشد. راوی داستان در فضایی بین نو و کهنه معلق

است و شکنجه می شود.

۱۷ - رجاله ها

اخیرین سوالی که مطرح است این است که در این داستان، تیمارستان مظهر چه چیزی هست. تیمارستانی که راوی داستان در آن اسیر است، سمبول دنیای خاکی است. آدم های تیمارستان نیز سمبول مردمان معمولی اند که راوی داستان آن ها را رجاله می داند:

«یک سال است که میان این مردمان عجیب و غریب زندگی می کنم. هیچ وجه اشتراکی بین ما نیست، من از زمین تا آسمان با آن ها فرق می کنم...حسن...یکی از آدم های خوشبخت اینجاست...همه ی ذرات تنش گواهی می دهد...که برای ناوه کشی آفریده شده است...حسن همه ی آرزویش این ست که یک دیگ اشکنه را با چهارتا نان سنگگ بخورد.» (ص ۱۱۲)

راوی داستان از این رجاله ها متنفر است و آرزو می کند ای کاش می شد همه ی آن را سر به نیست کرد و کشت:

یک دکتر داریم...من اگر جای او بودم، یک شب توی شام همه زهر می ریختم می دادم بخورند. آن وقت صبح توی باغ می ایستادم ... مرده ها را که می بردند تماشا می کردم» (ص ۱۱۲)

اما می بینیم به جای آن که راوی، رجاله ها با زهر بکشد، در فکر آن است که خودش را بکشد و از غمی که جان او را می آزارد، نجات پیدا کند. او علاج خود را در مرگ می داند:

درفعا که بار دگر شام شد سراپای گیتی سیه فام شد
جهان را نباشد خوشی در مزاج بجز «مرگ» نبود غم را علاج (ص ۱۲۰)

صادق هدایت، سرانجام، به نسخه ای که در این داستان تجویز کرده بود عمل کرد و به جای آن رجاله ها را در ایران با زهر بکشد، خودش را در پاریس با گاز کشت

۱۸ - شباهت ساختار قالی ایرانی با ساختار سه قطره خون

همان طور که می دانیم، ساختار قالی های ایرانی بر پایه قرینه سازی و هندسه ی تکرار استوار است. قرینه سازی یعنی نیمه ی چپ یک نقش عکس برگردان نیمه ی راست آن است. هندسه ی تکرار یعنی یک نقش، مثلا نقش یک گل، در فواصل منظم تکرار شده است.

ما ساختار قالی های ایرانی را در داستان سه قطره خون به وضوح می بینیم. به عبارت دیگر داستان سه قطره خون متکی بر تکرار و قرینه سازی است. آدم ها داستان عکس برگردان و قرینه ی یک دیگرند و هریک از آدم ها نیز چندین بار تکرار شده اند:

- صغری سلطان و گیس سفید، به عنوان مادر پیر، قرینه ی یک دیگرند.
- ناظم و تقی و راوی و سیاوش و عباس، به عنوان پسر، قرینه ی یک دیگرند.
- رخساره و خواهر رخساره و نامزد عباس، به عنوان زن های رقیب مادر، قرینه ی یک دیگرند.
- نازی و گربه های ماده و مرغ حق، به عنوان سمبول های دستگاه تناسلی ماده، قرینه ی یک دیگرند.
- قناری و دانه ی گندم، به عنوان سمبول های دستگاه تناسلی نر، قرینه ی یک دیگرند.
- درخت کاج جلوی پنجره ی ناظم و درخت کاج جلوی پنجره ی سیاوش به عنوان قتلگاه، قرینه ی یک دیگرند.
- تفنگ قراول تیمارستان و ششلول راوی و ششلول سیاوش، به عنوان آلت قتاله، قرینه ی یک دیگرند.

هدایت با تقلید از قالی های ایرانی و با بکار گرفتن جادوی تکرار و قرینه سازی، ساختار بسیار مدرن و آوانگاردی در قصه نویسی اختراع کرده است که در وهله اول به نظر می رسد که از الگو های غربی گرفته شده باشد، اما با کمی دقت در ریزه کاری های داستان سه قطره خون، شباهت آن با نقش های جادویی بومی به خصوص قالی بافی و کاشی کاری، نمایان می شود. در قالی های ایرانی نیز مانند داستان سه قطره خون، یک نقش به صورت های مختلف قرینه سازی و تکرار شده است.

منبع:

«مجموعه ای از آثار صادق هدایت»، ۱۳۷۲، گردآوری و مقدمه از محمد بهارلو. چاپ اول.
انتشارات طرح نو، تهران.

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

Web: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>

File: ThreeDropsOfBlood.vnf